هو العلیم

ارتقاء فهم و ادراک، مهمترین مسأله در مکتب تشیع

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۲۲

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

مطلبی که می‌خواستم به‌عنوان مقدمه خدمت دوستان عرض کنم به کیفیت و اختلاف جلسات ما برمی‌گردد. جلساتی که خداوند توفیق داده است که در خدمت رفقا و دوستان باشیم و از نظرات آنها بهره‌مند شویم و متقابلاً آنچه به‌نظر قاصر می‌رسد مطرح شود، در مطالب مختلفی دور می‌زند. ماهیت این جلسه از اول بر اساس طرح سؤالات و پاسخ به آنها بوده است و علتش هم مشخص است. بارها خدمت رفقا و دوستان عرض کردم که در مکتب واقعی و حقیقی عرفان نباید سؤال و انتظار وجود داشته باشد، منظور از اینکه نباید سؤالی وجود داشته باشد یعنی اینکه نباید سؤالی بی پاسخ بماند.

راه اولیاء، راه یقین، ثبات، فهم، درایت و تفکر

راه اولیاء الهی راه یقین، ثبات، فهم، درایت و

تفکر است. مشکل اساسی که متأسفانه امروز دنیای اسلام با آن مشکل روبرو است طرح مسائلی است که آنها نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای درونی و داده‌های الهی در وجدان افراد و در عالَم تفکر و تعقل آنها باشند و آنچه تابه‌حال مطرح شده نتوانسته است به این نیاز پاسخی بدهد، و مسائل همین‌طور به سکوت و یا به اسکات یا به عبور و یا به توقف گذشته است و این کافی نیست.

در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، میزان و معیار عقل بوده است و در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عقل حاکم بوده است منتها نه عقل هر جاهل و نادانی بلکه عقل عقلا و فهم افراد فهیم و طریق مستقیمی که هر شخص عاقلی چه مسلمان و یا غیرمسلمان آن راه را انتخاب می‌کند و آن راه را می‌پسندد. در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام جای سؤال همیشه برای مخاطبین و افراد باز بوده است. همیشه افراد در ارتباط با آن حضرت خود را فارغ‌البال احساس می‌کردند و از بیان مسائل و سؤال‌ها، هیچ‌گاه خود را در ضیق نمی‌دیدند و

هیچ‌گاه دیده نشد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آنها با چهره‌ای عبوس و سخنانی تهدیدآمیز برخورد کند.

در مکتب امیرالمؤمنین و مکتب امام صادق علیهماالسلام اولین نکته، باز شدن افهام مردم بوده است، آن‌گاه اسلام و تشیع. امام صادق علیه‌السلام اول در صدد این بود که فهم را به افراد اعطا کند، کیفیت تعقل را به افراد اعطا کند، کیفیت تفکر را به افراد اعطا کند، در این مطالبی که خدمت شما عرض می‌کنم خیلی دقت کنید چون پایه‌ها و مسائل اساسی ما بر این مسئله قرار دارد و به‌طورکلی اساس حرکت ما بر این مطالب استوار است. در مکتب امام صادق و امام رضا علیهماالسلام و امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء اول و قبل از همه چیز باید تعقل حاکم باشد آنگاه اسلام. اسلامِ بدون تعقل در این مکتب با صفر برابر است. تشیعِ بدون تعقل و تفکر در مکتب امام علیه‌السلام هیچ ارزشی ندارد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاگردی می‌خواهد که قبل از اینکه به‌دنبال او بیاید او را شناخته باشد، و قبل از اینکه دست به قبضهٔ شمشیر ببرد بداند که کجاست و چه می‌کند و چه می‌خواهد انجام بدهد؟ در مکتب

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیروی کورکورانه با عدم متابعت یکسان است.

بله مطلب دوتا است. یک وقت ما به حقیقت و صداقت و واقعیت این مطلب می‌رسیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام واقعیت محض است حالا قرائن و شواهد و هرچه بر این مسئله هست ما را به این نکته می‌رساند اما حالا تا رسیدن به مطالب آن حضرت، ما کجا و او کجا؟ با توجه به این قضیه انسان خودش را در این راستا قرار می‌دهد و بدون اینکه بخواهد بی‌جهت خود را درگیر مسائلی که در اختیار او نیست بکند، خود را در اختیار امام علیه‌السلام قرار می‌دهد، این عین اختیار و عین تفکر و عین تعقل است و این مسئله در همه جا هست. وقتی که من از مسائل طب اطلاع ندارم نمی‌توانم در کارهای طبیب دخل و تصرف کنم ولی اول باید به صداقت و واقعیت و حذاقت و خبرویت و تجربهٔ این طبیب برسم، حال که رسیدم خود را به او می‌سپرم و این اشکالی ندارد و در این مطلب صحبتی نیست.

صحبت در این است که انسان بیاید و بدون توجه به این مسئله، همین‌طور به جریانی گرایش پیدا کند بدون اینکه نسبت به او شناخت داشته باشد، این مطلب در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست، در مکتب اهل‌بیت قبل از اینکه اهل‌بیت افراد را به خود بخوانند، افراد را به خود آنها می‌خوانند، افراد را به تفکر و خلاقیت ذهنی آنها می‌خوانند. امام علیه‌السلام می‌خواهد فردی به‌دنبال او بیاید که عاقل باشد و بفهمد که چه می‌کند و بفهمد پایش را در کجا می‌گذارد، این می‌شود اساس. امام علیه‌السلام چوب نمی‌خواهد، امام علیه‌السلام انسانِ برنامه‌ریزی‌شدهٔ رباط نمی‌خواهد. در مکتب امام علیه‌السلام رباط نیست، انسان است با تفکر و با تعقل. این در مکتب امام علیه‌السلام است. در مکتب اهل‌بیت این تز وجود دارد و هرچه در قبال این مطلب قرار بگیرد مطرود است.

بر این اساس، این جلسه برای سؤال و پاسخ منعقد شده است و با جلسات دیگر فرق می‌کند، در جلسات عنوان‌بصری مسائل به‌نحوکلی بحث می‌شود، مطالبی که از جهات مختلف چه در مسائل

اخلاق عملی یا در اخلاق نظری یا حتی در بعضی از مسائل و فلسفهٔ فقه یا در مسائل فلسفی به‌طورکلی در مبانی اسلامی و معتقدات، بر اساس مکتب عرفان و اولیای الهی نه بر اساس گفته‌های هر گوینده‌ای و خطابه‌های هر خطیبی، نه! بر اساس آن مطالب و مکاتب الهی، مسائل در آنجا مطرح می‌شود. در جلساتی که در قم هست و مربوط به مخدراتی است که در آنجا هستند، سلوک مخدرات و کیفیت سلوک آنها مورد بحث قرار می‌گیرد به تناسب حکم و موضوع و موقعیت مسئله. این جلسه، جلسهٔ سؤال و جواب است، در هر زمینه‌ای که به‌نظر برسد. البته در مسائل فقهی همان‌طوری‌که عرض شد قبلاً به صورت دیگری ممکن است مطرح شود اما در مسائلی که مربوط به مسائل اجتماعی، اخلاقی، سلوکی و اعتقادات در شئون و شعب مختلف آنها است، اصلاً وضع این جلسه برای این مطلب است و مطلب هم خیلی روشن است به‌جهت اینکه ما نمی‌خواهیم وقت خودمان را تلف کنیم. افرادی که در اینجا شرکت می‌کنند افراد بیکاری نیستند که

حوصلهٔ اینها سر رفته باشد و از گوشه و کنار خیابان به اینجا آمده باشند، هرکدام برای خودشان حساب و کتابی دارند، راهی دارند، فکری دارند، مبنایی دارند و دنبال مطلبی می‌گردند و فقط برای گذران وقت نیست که انسان بیاید و دقایقی از وقت خودش را به استماع مطالبی بگذراند و بعد هم پی کارش برود، حالا هر کسی دنبال کار خودش. نه! افرادی هستند که از وجنات و چهره‌ها مشخص است که اهل فهم هستند، اهل ادراک هستند، اهل درایت هستند و دردی دارند و به‌دنبال دوایی می‌گردند و هدف و مقصد و مقصودی دارند، بنابراین هرچه بهتر و شفاف‌تر مطالبی که به‌نظر می‌رسد مطرح شود، طبعاً نتیجهٔ بهتری از این مسائل و از این‌گونه مجالس عائد خواهد شد.

تعهد و التزام هر شخص نسبت به گفتارش

نمی‌دانم این مطلب را خدمت رفقا و دوستان عرض کردم یا نه؟ در جایی بودیم و اتفاقاً مجلس مخدرات هم بود، سؤالاتی مطرح می‌شد و شخصی نامه‌ای داد و در آن نامه سؤالاتی را مطرح کرده بود. از جمله سؤالاتی که مطرح کرده بود یکی این بود که

چرا شما فقط از مکتب پدرتان تعریف می‌کنید و از ایشان صحبت به‌میان می‌آورید و از فلان شخص و فلان شخص و... مطلبی را مطرح نمی‌کنید و حرفی را نمی‌زنید؟ من در پاسخ به ایشان این‌طور عرض کردم و گفتم که اولاً هر شخصی متعهد و ملتزم به مطالبی است که بیان می‌کند، یعنی اگر بنده الآن به اینجا آمدم و در حضور شما مطلبی را مطرح کردم باید پیش وجدان‌های تک‌تک شما پاسخگو باشم و همین‌طور باید برای فردای خودم در روز قیامت پاسخگو باشم و خدای‌ناکرده اگر بخواهم بر خلاف آن مطلبی که به‌نظر می‌رسد و مشاهده می‌شود، مطلبی را عرض کنم آن‌وقت نمی‌توانم از عهدهٔ جواب بربیایم. بنابراین در انتخاب مسئله‌ای را که می‌خواهم مطرح کنم باید نهایت حساسیت و دقت را داشته باشم و اگر بخواهم از شخصیتی مطلبی را نقل کنم که نقل از آن شخصیت، مطلبی را به اذهان تداعی کند و موقعیتی را برای اذهان به‌وجود بیاورد که درخور مرتبه و موقعیت آن شخصیت نباشد، مسئولش من هستم.

الآن در اینجا این نکته به‌نظرم آمد و حیفم می‌آید که از این قضیه بگذرم و تذکر ندهم، فردی است که همهٔ شما او را می‌شناسید و نسبت به بسیاری از مسائل پیش‌قدم و مُقدِم بوده است و افراد را به بعضی از مطالب دعوت می‌کرده و می‌کند و راه و روش و سخنانی داشته و برای خیلی از جریانات، خصوصیات، اجتماعات و...، مطالبی داشته است و سابق هم با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ارتباطاتی داشته است و بعداً این ارتباطات منقطع شد و حتی مرحوم آقا و همین‌طور ما را متهم به گوشه‌گیری و ترس و جُبن از قضایا و وارد شدن در بعضی از مسائل کرده و گفته است:

آنهایی که کنار می‌نشینند و آنهایی که می‌ترسند و آنهایی که جانشان را دوست دارند و آنهایی که فقط ذکر می‌گویند و آنهایی که فقط عده‌ای را به دور خود جمع می‌کنند و آنهایی که در جریانات اجتماعی وارد نمی‌شوند و آنهایی که...!

خلاصه از این مسائل که خب کم و بیش شنیده می‌شود اینها به‌جای خود محفوظ، حالا به صحت و سقم این مسئله کار نداریم که آیا این مطالب اصلاً صحیح است یا صحیح نیست و آن کسی که می‌ترسد

کیست؟ و آن کسی که امتحانش را پس‌داده کیست؟ اصلاً ما نباید به اینها توجه کنیم چون انسان که نباید هر حرفی را پیگیری کند، اما تذکر این مطلب لازم است. شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت:

در مجلسی بودیم و این شخص هم در آن مجلس حضور داشت، یکی از افرادی که نسبت به خیلی از مسائل اطلاع کافی داشت و مطالبی که نقل می‌کرد تمام آن مطالب موثق بود، شروع کرد در آن مجلس مطالب و جریانات و حکایات و موضوعاتی را مطرح کردن. مطلب اول، مطلب دوم و تا خواست به مطلب سوم برسد یک‌مرتبه اصلاً به‌طورکلی حال و هوای این فرد تغییر پیدا کرد و حالت رعشه‌ای به او افتاد و وضعیت او عوض شد و گفت: «نگو نگو دیگر بس است!» گفت: «چرا نگویم؟ من حکایت نقل می‌کنم، جریانی را نقل می‌کنم، مسئله‌ای را مطرح می‌کنم.» ـ اینکه خدمت شما عرض می‌کنم مسئلهٔ خیلی مهمی است و ما باید خیلی به آن دقت کنیم، این مطلب به‌عنوان اتمام حجت برای ما تلقی می‌شود که فردا یک وقت نگویید که فلانی مطلب را نگفت و ما متوجه این قضایا نشدیم! ـ گفت: «چون من الآن به یک‌سری مطالب پایبندم و افکار و زندگی و مرام و تبلیغ و

عمر خودم را روی این مبنا و روی این شالودهٔ فکری قرار دادم، و این مطالبی را که شما می‌گویید پایه و اساس این حرف‌ها و مبانی من را درهم می‌ریزد و خرد می‌کند و من نگرانم از اینکه اگر این مطالب را ازدست بدهم به چه چیز دیگر می‌توانم خود را متمسک کنم و به چه چیز دیگر می‌توانم دست بیندازم؟! ـ مانند فردی که همین‌طور در هوا معلق می‌ماند، از یک‌طرف نه می‌تواند خود را به چیزی آویزان کند و از یک‌طرف دیگر هم پایش روی زمین نیست ـ و تمام آنچه تا به حال برای خود بافته‌ام همهٔ آنها رشته خواهد شد! نگو! دیگر بس است، من می‌خواهم به آنچه هست باقی بمانم!»

نتیجهٔ پنجاه سال، شصت سال درس خواندن و در جریانات بودن و بزرگان را به این مسائل متهم کردن، این است! آیا این مکتب امیرالمؤمنین و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام است؟! حالا اگر از این فرد در روز قیامت سؤال شود به چه دلیلی شما مردم را به مطالبی سوق می‌دادید که خود از برخورد با آن مطالب این‌طور در خشیت و ترس بودید، ایشان چه جوابی دارد که بدهد؟! و چطور می‌تواند پاسخ تبعات مطالبی را که مطرح کرده و جریاناتی را که

به‌وجود آورده است بدهد؟! التفات کردید؟!

حسین زمان، فقط وجود امام زمان علیه‌السلام است و بس!

در جلسات عنوان‌بصری ظاهراً دو یا سه جلسهٔ قبل بود که من راجع به این قضیه صحبت کردم که بعضی از بزرگان، از نویسندگان و از علما در نوشتارشان دارند یا در سخنانشان گفته‌اند و من نوشتهٔ آنها را در کتابی که نوشته بودند دیدم که گفته بودند: «انسان باید در این زمان حسین‌های زمان و یزیدهای زمان را بشناسد تا بتواند طریق حرکت خود را در این زمان تصحیح کند و تشخیص بدهد!»

اشکالی که بنده به‌نظرم می‌رسید و حق هم همین‌طور است این است که عرض کردم یزیدهای زمان اشکالی ندارد، در هر زمانی ممکن است هزارتا یزید باشد، ده هزارتا یزید باشد، هزارتا شمر باشد، اشکال ندارد همهٔ این افرادی که الآن این‌طرف و آن‌طرف جنایت می‌کنند اگر اینها در کربلا هم بودند شاید امام حسین علیه‌السلام را ازبین می‌بردند! این مسئله، مسئلهٔ مهمی نیست، الآن هزارتا یزید داریم، هزارتا... داریم. ولی چندتا حسین داریم؟! فقط یک حسین داریم و آن‌هم فقط امام زمان علیه‌السلام است

و بس! چون ما هزارتا یزید داریم دلیل نیست که این‌طرف هم هزارتا امام حسین داشته باشیم! صدتا امام حسین داشته باشیم! بیست‌تا امام حسین داشته باشیم! ده‌تا امام حسین داشته باشیم! نه، امام حسین علیه‌السلام فقط یکی است و او هم امام زمان علیه السلام است.

من در آن جلسه که نمی‌دانم دوستان نوار آن جلسه را شنیده‌اند یا نه، این مطلب را مطرح کردم که قبل از اینکه جریان عاشورا اتفاق بیفتد امام حسین، امام حسین بود، ده سال قبلش امام حسین بود، ده سال در حکومت معاویه همین امام حسین علیه‌السلام با همین معاویه زندگی کرد ولی چرا قیام نکرد؟! اینکه می‌گویند که این حسینی است، آن حسنی است، آن زین‌العابدینی است، این حرف‌های چرت و پرت چیست؟! مگر امام حسین یک‌دفعه امام حسین شد؟! یعنی صبح از خواب بلند شد و یک شخصیت دیگر با یک سایکولوژی و یک خصوصیت دیگر شد؟! نه، امام حسینی که در روز عاشورا بر علیه یزید قیام کرد و این ننگ را نپذیرفت و تا جایی که حتی عقل ما تصور نمی‌کند پیش رفت،

همین امام حسینی بود که ده سال در حکومت معاویه بود، چرا قیام نکرد؟! مگر این حسین نبود؟! پس امام حسین قبل از عاشورا حسین بود، امام بود، در زمان معاویه امام حسین امام بود، بعد از معاویه امام بود، قبل از عاشورا امام بود و این امامت آمد آمد تا جریان عاشورا.

علت امتیاز جریان عاشورا

در جریان عاشورا مدیر کربلا امام حسین بود، علت اینکه الآن کربلا بر تارک تاریخ به‌عنوان یک نقطه‌ای که دو ندارد می‌درخشد، این است که مدیر و مسئول این جریان امام حسین علیه‌السلام بود. اگر مدیر جریان کربلا حضرت ابالفضل علیه‌السلام بود عاشورا دیگر عاشورا نبود و یک چیز دیگر بود.

مقام و منزلت حضرت ابالفضل علیه‌السلام از زبان بزرگان

خاک جاروی صحن حضرت ابالفضل توتیای چشم ما است! من نمی‌خواهم تواضع کنم، واقعیت را می‌گویم و آنچه را به آن رسیدم می‌گویم و حرف هم حرف من نیست. یک روز که در کربلا بودیم و به اتفاق مرحوم آقا از منزل مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ راه افتادیم که به حرم

حضرت ابالفضل علیه‌السلام مشرف شویم خدا هر دوی آنها را رحمت کند، من آن موقع شاید هفده سالم هم نشده بود، یک‌مرتبه این سؤال به‌نظرم آمد و باید گفت که یک سؤال بچه‌گانه بود ولی خب علیٰ‌کلّ‌حال سؤال بود و مطرح کردم. با توجه به وضعیتی که ما از آقای حداد و از آن مرد بزرگ می‌دیدیم و مراتب عرفان و مراتب توحیدی که به مقدار کوتاهی فکر خودمان و به مقدار قِصَر ادراک و سعهٔ وجودی خودمان مشاهده می‌کردیم برای ما آن شخصیت خیلی معجب بود! با توجه به اینکه خیلی مسائل را هم می‌دیدیم و مشاهده می‌کردیم، از آن‌طرف هم از حضرت ابالفضل‌العباس در تاریخ غیر از جریان کربلا چیزی نداریم، از شخصیت آن حضرت که مثل خود سیدالشهدا در مدینه بودند و اینکه در مدینه چه می‌کردند و رفت و آمدشان چطور بود؟ با چه کسی برخورد داشتند؟ آیا جلساتی هم داشتند؟ آیا درس هم داشتند یا نداشتند؟ آن موقع ما هیچ اطلاعی از این مسائل و شخصیت ایشان نداشتیم ولی همین‌قدر که ایشان در کنار حرم امام حسین علیه‌السلام بالأخره گنبد و بارگاهی دارد و

افرادی شفا می‌گیرند. محدودهٔ ادراک ما چیست؟ همین‌که یکی بیاید و به آنجا برود و شفا پیدا کند مثلاً فلج باشد شفا پیدا کند. اتفاقاً در قضیهٔ حضرت ابالفضل مسئله خیلی از قضیهٔ امام حسین داغ‌تر است و این‌مقدار که مردم در ارتباطات خودشان به‌خصوص مردم عراق، روی حضرت ابالفضل حساب می‌کنند روی امام حسین حساب نمی‌کنند و می‌گویند که مقام و عظمت حضرت ابالفضل اجازه نمی‌دهد که کسی بخواهد دیگر خلافش را انجام بدهد و خلاصه با مطلب بازی کند، ادراک ما از شخصیت ایشان به همین‌مقدار است دیگر.

الآن فرض کنید که بخواهند شخصیتی را برای شما یا برای مردم معرفی کنند، حالا شما که از این مطالب خیلی شنیدید و بالاتر از این مسائل به ذهن و ادراک و سمع شما رسیده است، اگر بخواهند شخصیتی را که از دنیا رفته است برای شما معرفی کنند چه می‌گویند؟ می‌گویند یک فردی که فرض کنید کور بوده و به آنجا رفته و شفا پیدا کرده است، از این بالاتر که دیگر چیزی نیست حالا به دروغ و

راستش کاری نداریم.

ما در این مطلب که حضرت ابالفضل علیه‌السلام باب الحوائج است و فلان شک و شبهه نداشتیم اما مراتب عرفان و توحید ایشان برای من سؤال بود که حضرت از نقطه‌نظر مراتب توحید تا کجا سیر کرده بودند و سیر باطنی آن حضرت تا کجا بوده است؟ من از ایشان یک سؤال خیلی بچه‌گانه کردم که آقا مرتبهٔ حضرت ابالفضل بالاتر است یا مرتبهٔ آقای حداد؟! یک‌مرتبه ایشان ایستادند و نگاهی به من کردند و فرمودند:

> آقا سید محسن تمام عرفا باید خاک عتبهٔ حضرت ابالفضل را به چشمشان بکشانند تااینکه مراد آنها حاصل بشود! تو چه می‌گویی؟! آقای حداد با توسل به حضرت ابالفضل آقای حداد شد!

این مطلب از خود بنده نیست. صحبت من این است که حضرت ابالفضل با آن مقام و موقعیت که اعلای از همهٔ مراتب عرفانی عرفا قرار دارد و تالی‌تلو امام حسین علیه‌السلام است، اگر جریان روز عاشورا به‌دست حضرت ابالفضل بود که چه کسی برود و چه کسی بیاید و چه کسی کشته شود و چه

کسی کشته نشود، عاشورا چیز دیگری بود. چرا؟ چون حضرت ابالفضل امام نبود. مسئله این است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! حالا ما چندتا امام حسین داریم؟!

آن‌وقت شما نگاه می‌کنید می‌بینید هر کسی بالای منبر می‌رود و می‌گوید که حسین‌های زمان یکی‌یکی! یزیدهای زمان یکی‌یکی. حضرت ابراهیم علیه‌السلام به مرتبهٔ امامت می‌رسد بقیه هم به مرتبهٔ امامت می‌رسند! امام حسین علیه‌السلام در عاشورا این‌طور می‌کند و بقیه هم در هر زمانی برای خودشان یک حسینی هستند! امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان خودش یک علی است الآن هم ما هزارتا علی داریم! در هر زمانی صدتا، دویست‌تا علی داریم! اینجا است که من نمی‌توانم به خود اجازه بدهم که هر حرفی را نقل کنم و هر مطلبی را مطرح کنم. حساب دارد آقاجان! اگر شما متوجه نیستید ما تنمان می‌لرزد! اگر هر کسی می‌خواهد به‌نحو دیگری صحبتی را مطرح کند خود داند اما ما نمی‌توانیم!

حکایاتی از عدم توجه به غیر در زیارت امام معصوم علیه‌السلام

در مقالهٔ دومی‌که بنده نسبت به مرحوم آقا ـ

رضوان الله تعالی علیه ـ نوشتم و آن مقالهٔ دوم به اضافهٔ مقالهٔ اول که به مهرفروزان معروف است و الآن هر دو مقاله ادغام شده و به صورت یک جزوه درآمده است. من مطلبی را در آنجا نقل کردم و مقایسه‌ای بین مرحوم آقا و علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ و آقای مطهری ـ رحمة الله علیه ـ کردم که از مشهد مرحوم آقا را برای زیارت مرحوم حاج ملاهادی سبزواری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به سبزوار دعوت کردند و مرحوم آقا نپذیرفتند و عذر آوردند و نرفتند و آن دو رفتند. بعداً مرحوم آقا این مطلب را فرمودند:

> من چگونه می‌توانم قدم از قدم بردارم و از یک‌هم‌چنین جا و مکانی که عتبهٔ علی بن موسی‌الرضا علیهماالسلام است برای دیدن حاج ملاهادی سبزواری به سبزوار بروم؟! چگونه من می‌توانم چنین کاری را انجام بدهم؟!

مقصود من در طرح این مسئله خدای‌ناکرده این نبود که منقصتی را بر شخصی وارد کنم، نه‌خیر! هر شخصی موقعیت خودش را دارد و مرتبهٔ او محفوظ است و خداوند ما را مشمول شفاعت همهٔ بزرگان قرار بدهد ولی صحبت در این است که من

می‌خواهم برای دوستان و طالبین مکتب عرفان مطلبی را از مکتب آقا نقل کنم، آن‌وقت چطور می‌توانم دیدگاه این شخصیت را نسبت به امام علیه‌السلام نادیده بگیرم و غمض‌عین و چشم‌پوشی کنم وموقعیت واقعی و والای عرفان را فدای مصالح و مطالب روزمره کنم؟! این مطلب از من ساخته نیست. نه‌اینکه خدای‌ناکرده بخواهم توهینی کرده باشم و منقصتی را وارد کرده باشم. می‌خواهم این را بگویم... .

یک‌وقت من در همان سالی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در طهران بودند و بیماری چشم داشتند و عمل کردند، در خدمت ایشان به طهران آمده بودم و در بیمارستان بودیم تااینکه ایشان چشمشان راعمل کردند و بعد از مدتی مراجعت کردند. در آن زمان یک وسیلهٔ نقلیه‌ای داشتیم که تازه هم خریده بودیم و قرار شده بود که با آن وسیله به مشهد بیایم. یک روز که خواستیم حرکت کنیم مرحوم آقا رو کردند به من و فرمودند:

شما چون این وسیلهٔ نقلیه را تازه گرفتید بهتر است در اولین سفری که می‌خواهید به مشهد

بیایید از همان راهی بیایید که خود علی بن موسی‌الرضا علیهماالسلام از آن راه آمدند، از این جادهٔ بالا که جادهٔ دریا و شمال است نروید، ولی در سفرهای بعد اگر خواستید مشهد بروید اشکالی ندارد که از آن راه هم بروید.

این حرف یعنی از همین راه شاهرود و نیشابور بیایید. من وقتی که حرکت کردم با خود گفتم ما که عجله نداریم حالا دو یا سه روز هم سفر طول کشید اشکالی ندارد، ما با آن خاطرات و تعلقاتی که به بزرگان داشتیم در نیتمان بود وقتی که به شاهرود می‌رسیم به زیارت این بزرگان برویم، کنار شاهرود بایزید بسطامی است، مقداری جلوتر شیخ ابوالحسن خرقانی ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ هست و در همان‌جا امامزاده‌ای هست که ظاهراً فرزند بلافصل امام جعفر صادق، محمد بن جعفر صادق علیهماالسلام هست که گنبدی دارد و بایزید که از عرفای بزرگ است در عتبهٔ آن قبر مدفون هستند و آن‌طوری که در تواریخ نقل شده است موقعی که بایزید سالیان سال را خدمت حضرت سپری می‌کند و از نقطه‌نظر روحی به کمالات روحی و به فعلیت و مراتب تجرد می‌رسد، حضرت فرزند خودشان را

همراه با او به شاهرود می‌فرستند و فرزند امام صادق علیه‌السلام قبل از بایزید به رحمت خدا می‌رود و بایزید وصیت می‌کند که او را در کنار عتبه و کفش کَنِ فرزند امام صادق علیه‌السلام دفن کنند[1] و الآن هم در همان‌جا دفن است. خب آنها در شاهرود بودند، جلوتر سبزوار است که قبر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ است که خب ما نسبت به ایشان خیلی مدیون هستیم و از نقطه‌نظر مسائل فلسفی و حِکَمی ایشان حق بزرگی بر ما دارد، جلوتر نیشابور است و در آنجا آن عارف بزرگ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ قرار دارد.

ما گفتیم وقتی که می‌آییم حالا که عجله نداریم فرض کنید که یک شب یا دو سه ساعت هم در شاهرود باشیم و در آنجا زیارت کنیم، البته به زیارت شیخ ابوالحسن نرفتیم فقط به زیارت بایزید رفتیم. بعد به سبزوار رفتیم و شب را در آنجا استراحت کردیم و به زیارت قبر مرحوم حاج ملاهادی رفتیم

---

[1] . النّور من کلمات ابی‌طیفور، ص ۶۹.

و نماز مغرب و عشا را هم در آنجا خواندیم و دو سه ساعتی هم در آنجا بودیم و با بعضی‌ها هم ملاقات‌هایی داشتیم. فردا حرکت کردیم و به نیشابور رفتیم و قبر فریدالدین عطار را هم در آنجا زیارت کردیم و در آنجا امامزاده‌ای هم هست و بعد هم به مشهد رفتیم. وقتی که رسیدیم فردا خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رسیدیم، صبح بود و سفره را برای صبحانه انداخته بودند و ما هم به اتفاق اهل بیت کنار سفره نشستیم و ایشان خیلی ترغیب و تشویق و... کردند و بعد فرمودند که چه طوری آمدید و...؟ ما هم این جریان را تعریف کردیم که به این کیفیت آمدیم و توقع هم داشتیم که مرحوم آقا بگویند: به‌به! چه کار خوبی کردید که به زیارت قبر بزرگان و اولیاء رفتید و... ! وقتی که یک‌خرده گذشت ایشان رو کردند به من و فرمودند:

انسان وقتی که می‌خواهد به زیارت قبر امام علیه‌السلام بیاید و مقصد و مقصودش امام معصوم علیه‌السلام است ـ خوب دقت کنید ببینید ایشان چه می‌خواهند بگویند! ـ فقط باید آن حضرت را در فکر و نیت خودش قرار بدهد و غیر از آن حضرت هیچ احدی نباید در مخیلهٔ

او خطور کند و حرکتی که می‌کند باید به قصد زیارت آن حضرت باشد، و شما هم این مطلب را برای رفقا نقل نکن که من به این نحوه به اینجا آمدم زیرا رفقا روی تو حساب باز کردند و مطلب تو را به دیدهٔ قبول می‌نگرند و اگر بخواهی این مطلب را برای رفقا نقل کنی آنها هم به تو تأسی می‌کنند و این کار را انجام می‌دهند.

بعد ایشان این نکته را فرمودند، این نکته خیلی حائز اهمیت است! من این نکته را در اینجا به مرحوم آقا گفتم، خب بالأخره ما طلبه هستیم و رسم طلبگی جسارت است و خلاصه همان‌طور که قبلاً هم گفتم مرام و دأب ایشان بر این بوده که ما را در بحث و طرح مطالب همیشه باز نگه می‌داشتند. گفتم که آقا من از اول که حرکت کردم به این نیت حرکت نکردم که بیایم و به دیدن اینها بروم، من مقصدم امام رضا علیه‌السلام بود، گفتیم که در راه که می‌رویم حالا بالأخره ما که در سبزوار باید نگه داریم حالا ما می‌رویم و نماز مغرب و عشا را در مقبرهٔ مرحوم حاج ملاهادی سبزواری می‌خوانیم یااینکه ما که باید در شاهرود توقف کنیم و من‌باب‌مثال صبحانه یا ناهار بخوریم، حالا برویم فرض کنید که کنار

امامزاده محمد و قبر بایزید صبحانه بخوریم و...،

ایشان فرمودند:

بله، من نیت تو را می‌دانم ولی ممکن است سایر افراد این ادراک را نداشته باشند و به اشتباه بیفتند و خیال کنند که آمدن و حرکت کردن و رفتن به زیارت اولیاء خدا در طول مسیر برای خودش حسابی دارد درحالی‌که فقط و فقط امام رضا علیه‌السلام است و بس! فقط و فقط او است و هزاران فریدالدین عطار و هزاران افراد از کُمَّلین جاروکش این صحن و سرا هستند! شما مقصدت زیارت امام رضا علیه‌السلام باشد ثوابش به آنها هم می‌رسد، این مهم است. تو باید آنچه را در مقصد داری تصحیح کنی و او باید امام رضا باشد و بس!

حتی این را هم خدمت رفقا بگویم که من این مطلب را تابه‌حال نگفتم اما در اینجا الآن به این نکته اشاره می‌کنم که رفقا و دوستان به این مسئله توجه داشته باشند، من مدت‌ها است که این مطلب را مشاهده می‌کنم و حتی با بعضی از رفقا که در مشهد به حرم مشرف می‌شویم، من دیدم وقتی که حرم تمام می‌شود می‌گویند حالا برویم سر مرقد آقا، خب ما گاهی سر قبر مرحوم آقا می‌رفتیم و می‌رویم. البته

خودم وقتی که تنها باشم برای خودم حساب و کتاب خاص خودم را دارم. شبی بود که ما به اتفاق دو یا سه نفر به حرم مشرف شدیم، وقتی که از حرم بیرون آمدیم گفتند که ما کفش را بگیریم و سر مرقد آقا برویم، من گفتم که من الآن خیلی خلق و خوی مناسبی ندارم و از همین‌جا می‌روم. یک‌مرتبه احساس کردم مثل اینکه این مسئله برای آنها گران آمد که مثلاً حالا اگر مقداری دور بزنیم و از آن‌طرف برویم و چند دقیقه انسان بخواهد که راهش را دورتر کند چه اشکالی دارد؟ و خلاصه به منزل آمدیم، وقتی که به منزل رسیدیم گفتم که من متوجه شدم که این مسئله برای شما خیلی گران آمد! اتفاقاً من امشب حالم خیلی هم مناسب بود و خیلی سرحال و سرکیف بودم و برای رفتن به زیارت مرقد آقا هم خیلی آمادگی داشتم ولی تعمداً نیامدم، می‌دانید چرا؟ برای اینکه مقصد و مقصود ما از آمدن به مشهد زیارت امام رضا علیه‌السلام است والسلام! ما غیر از امام رضا کسی دیگر را نمی‌شناسیم، هرچه هست امام رضا است و هرچه هست باید در این زاویه قرار

بگیرد، من نخواستم شما را از رفتن برای قبر پدرم منع کنم نه! خودم هم هر وقت بیایم می‌روم ولی می‌خواهم این را به شما بگویم که مبادا شما در نیتتان زیارت امام رضا و رفتن سر قبر علامه باشد، این باطل است! باید نیت و هدف زیارت امام رضا باشد والسلام! هیچ چیز دیگری نباید در اینجا دخالت کند، فرصت پیدا کردیم می‌رویم و آنجا یک فاتحه هم می‌خوانیم و عرض ادب و ارادتی هم می‌کنیم و باید هم بکنیم و این به‌جای خود محفوظ است، فرصت نکردیم نکردیم، اگر شلوغ بود و نتوانستیم برویم اشکالی ندارد. اینکه من مشاهده می‌کنم که افراد و علاقمندان در ذهن خود زیارت امام رضا را همراه با رفتن کنار مرقد مرحوم آقا قرار می‌دهند، این غلط است. زیرا در خود مرام مرحوم آقا این نیست و این نبوده است. در خود مرام مرحوم آقا این مسئله وجود نداشته است.

مرام مرحوم علامه طهرانی توجه تام به امام علیه‌السلام و صفر شدن در قبال آن حقیقت

می‌دانید چرا مرحوم آقا، مرحوم آقا شد؟ می‌دانید چرا علامه شد؟ همه باید بگویید دیگر من خیلی

گفتم، چون خودش را در کنار امام رضا علیه‌السلام صفر دید و خیال نکنید همه صفر می‌بینند، نه جانم! همه خودشان را میلیون می‌دانند! تمام این ادعاها که ما صفر هستیم همه کلک است و به جایش معلوم می‌شود. ما خیلی خودمان را از امام رضا بالاتر می‌دانیم شوخی می‌کنیم! خیلی مانده تازه که ما بیاییم و خودمان را با امام رضا مساوی کنیم! خیلی مانده است! حالا بیاییم پایین‌تر پایین‌تر پایین‌تر به یک مرتبه‌ای برسیم که خود را در قبال امام رضا صفر ببینیم! خیلی مانده است! دم شتر به زمین می‌رسد. آقا این راه را رفت و حالا که این راه را رفته است، آیا ما باید عقب گرد کنیم یااینکه ما باید این روش و این مبنا را ادامه بدهیم؟! این است. بله اگر آمدیم و ذهن خود را منحصر در امام رضا کردیم، آن‌وقت اگر روزی صد دفعه هم به مرقد آقا رفتیم اشکالی ندارد، روزی هزار دفعه هم برویم اشکال ندارد. نیت باید آن باشد و آن را خالص کنیم، مسئله این است. راهی را که بزرگان نشان دادند این است، حالا ما خیال می‌کنیم اگر آمدیم و به زیارت امام رضا رفتیم و به

مرقد آقا نرفتیم در نفس خودمان مثلاً یک نقصان و یک نوع کمبود باید احساس کنیم! نه نه! این نیست. در مکتب مرحوم آقا امام علیه‌السلام این است یعنی شخصیتی است که انسان باید فقط به آن شخصیت فکر کند، فقط باید به امام زمان فکر کنیم و بس! هیچ راهی ندارد، هر کسی می‌خواهد بیاید هر چیزی بگوید، آن برای خودش.

پاسخ به این سؤال که چرا فقط از مرحوم علامه طهرانی و مکتب ایشان سخن می‌گویید؟!

پاسخی را که بنده دادم این بود که من متعهد کلامی هستم که در قبال این کلام خودم باید فردا پاسخگو باشم، این اولاً.

ثانیاً: اینکه خداوند هر کسی را آزاد قرار داده است، اگر راجع به افراد دیگر صحبت کنند مگر ما اعتراض می‌کنیم؟ خب صحبت کنند، صد سال صحبت کنند، دویست سال صحبت کنند! مگر نمی‌کنند؟ مگر ما اعتراض کردیم که چرا راجع به فلان شخص صحبت می‌کنید؟ چرا از کتاب‌های فلان شخص اسم می‌برید؟ چرا موقعیت او را ممتاز می‌کنید؟ در همین ماه محرم امسال، تلویزیون در

شب عاشورا دستهٔ سینه زنی را نشان می‌داد و در قبال سینه زنی کتاب‌های یک نفر را آورده بود و نشان می‌داد! اینها چیزهایی نیست که ما نفهمیم، خوب هم می‌فهمیم! مراسم عزاداری و در قبالش سایر مسائل! مگر کسی حرف می‌زند؟! الآن تمام گوش عالم از مطالب این و آن پر است حالا چه اشکالی دارد که در جایی یک نفر بیاید راجع به یک نفر دیگر دوتا مطلب بگوید؟! این به کجا برمی‌خورد؟! الآن که دیگر همهٔ روزنامه‌ها و کتاب‌ها و مجلات و رادیوها و تلویزیون‌ها و ماهواره‌ها و... راجع به این و آن است و بحمدالله کم نیست مطالبی که راجع به این مسائل شنیده می‌شود و خیلی هم تبلیغ می‌شود. کدام‌یک از اینها آمدند دو کلمه از مرحوم آقا بگویند؟! مگر کسی اعتراضی کرد؟! مطلب صحیحی که از هر کسی گفته شود چه اشکالی دارد؟ مطلب صحیح گفته شود.

ثالثاً: مطلب گفته می‌شود، اگر صحیح است پذیرفته شود و اگر صحیح نیست رد شود. حالا گفتن اینکه شما از یک نفر تبلیغ می‌کنید یعنی چه؟ اگر

صحیح است بپذیرید و اگر صحیح نیست نپذیرید.

رابعاً: مکتب و مرام ما این نیست که فقط از یک نفر تبلیغ کنیم و تبعیت کنیم، مکتب و مرام ما این است که آنچه را حق می‌دانیم از هر کسی هست نقل کنیم و آنچه را صحیح می‌دانیم بیان کنیم و بیان هم می‌کنیم و دوستان هم این مطلب را می‌دانند و اتفاقاً این مطلب را هم عرض کنم که بنده در این خصوصیت حتی در زمان خود مرحوم آقا هم شاخص بودم، من نسبت به فرد تعصب نداشتم. ما در همان زمان مرحوم آقا صریح و رُک بودیم و در بیان مطالب هم خیلی باز بودیم و اتفاقاً احساس می‌کردیم که ایشان این روش را مدح و تمجید و تحسین می‌کنند و بر همان اساس هم بوده است.

ما امروز قصد داشتیم این پرونده‌ای را که دوستان برای ما فرستادند باز کنیم ولی نمی‌دانیم تا چه حد بتوانیم موفق بشویم. نکته‌ای که مدت‌ها فکر من را به خود مشغول می‌کرد، مسئلهٔ شناخت و تعهد و مسئولیت بود. إن‌شاءالله وعدهٔ این مطلب را برای جلسهٔ بعد می‌دهیم که من احساس می‌کنم در این دو مسئله باز نکات قابل توجه و قابل تذکری وجود

داشته باشد که یکی این است که شناخت چیست؟ و دوم مسئولیت و تعهد نسبت به شناخت. به‌نظر می‌رسد با توجه به مطالبی که تا به حال گفته شده است باز هنوز مسائلِ قابلِ ذکری هست، به‌نظر می‌رسد که بعضی‌ها تصور می‌کنند... .

البته در این دو سه جلسهٔ قبل نسبت به این قضیه بنده مطالبی را در جلسات عنوان عرض کردم،[1] اگر رفقا و دوستان آنها را استماع نکردند توجه کنند، اگر هم استماع کردند دوباره گوش کنند و به آن مطالبی که مورد نظر بنده است یک توجه بیشتری بکنند تااینکه مشخص شود که بنده چه مطلبی را پیگیری می‌کردم. همان‌طوری‌که عرض کردم فعلاً به یک نکته اشاره می‌کنم و إن‌شاءالله طرح مسئله را به حول و قوهٔ الهی به جلسهٔ بعد موکول می‌کنم تااینکه دیگر هیچ جای ابهامی وجود نداشته باشد و کاملاً موضع و مبنای این مکتب در ارتباط با جریاناتی که برای ما پیش می‌آید روشن و شفاف باشد.

---

[1] . برای اطلاع بیشتر نسبت به مبانی مطرح شده به جلسات ۹۸ ـ ۱۰۰ مراجعه شود.

آن مسئله‌ای را که می‌خواستم به آن اشاره کنم و از این فرصت برای توجه‌دادن دوستان به این مطلب استفاده می‌کنم این است که ما برای چه و به چه هدف و مقصدی در اینجا جمع شده‌ایم؟ آیا صرفاً برای این است که از روحانیت این مجلس استفاده شود؟ آیا صرفاً برای این است که مطالبی که در حول و حوش بعضی از مسائل به‌نظر می‌رسد بیان شود یااینکه نه، مطلب قدری از این جهت بالاتر است؟ همان‌طوری‌که بارها عرض شد آنچه مورد نظر ما است این است که مطالبی که منشأ آنها کتاب و دفتر نبوده است بلکه منشأ این مطالب، مشاهدات و یقینیات و وجدانیاتِ اولیاء و عرفای الهی است، بیان شود. ما کتاب‌ها را مطالعه می‌کنیم، مطالب را می‌شنویم، کم می‌کنیم، زیاد می‌کنیم و برای افراد نقل می‌کنیم ولی مطالبی را که اولیاء الهی گفته‌اند، اینها دیگر از کتاب و دفتر نگفته‌اند. آنچه را مشاهده کردند، آن را بیان کردند و ما اگر بخواهیم خیلی رعایت امانت را داشته باشیم این است که همان مطالب را بدون کم و زیاد و اضافه و بدون حک و

بدون اصلاح در اختیار دوستان و رفقا قرار بدهیم، آن رفقا و دوستانی که فرزندان واقعی آن افراد و آن بزرگ هستند، آن مسئله است. و این مطلب را که بنده عرض می‌کنم واقعیت و حقیقت است. حال هر کسی به هر مقداری که توانست خود را نزدیک کند، خودش بهره را برده است. مقصود آمدن و جلسه و هیئت و... که نیست و همه هم این را می‌دانند و همه هم به این عنوان نیامدند و همه برای فهمیدن وعمل آمدند. یعنی اول برای شناخت و بعد هم برای مسئولیت آمدند. مطلب را آن‌طوری که هست ادراک کنند و بعد بر آن اساس، مسئولیت و تعهد به انجام تکلیف را در خود احساس کنند، همه برای این قضیه به اینجا آمدند. همان‌طوری‌که عرض کردم شما وقت زیادی که نداشتید و بیکار که نبودید، ما به اینجا آمدیم که مطلب را به واقع دریابیم و راهی را برویم که آن بزرگ آن راه را رفته است. وقتی که ما مرام و مشی بزرگان را ادراک می‌کنیم باید به آن عمل کنیم.

کیفیت برگزاری مجالس سیدالشهدا علیه‌السلام توسط مرحوم علامه طهرانی

رسم ایشان در مجالس سیدالشهدا علیه‌السلام، روش خاصی بوده است، دور از هیاهو و جنجال

بوده است، در مجالس ایشان سُمعه و ریا و خودنمایی نبوده است، در مجالس ایشان زیادی و کمی جمعیت مهم نبوده است، زمانی ایشان در عصرهای جمعه مجالسی داشتند که با دو نفر تشکیل می‌شد! التفات کردید؟! دو نفر یکی پسر ایشان و یکی هم یک فرد دیگر در مشهد، این مجلس عصر جمعهٔ ایشان بود. مجلس دیگری هم داشتند که دویست نفر هم بودند تازه نه عصر جمعه. این را می‌گویند مرد الهی، و حال او در این دو مجلس یکسان بوده و تفاوتی نداشته است. در مشهد در جلساتی که صبح در منزل ایشان برقرار می‌شد افراد و جمعیت زیادی می‌آمدند و اینها در ایوان و حتی گاهی در کوچه می‌نشستند، و خب در زمستان هم که هوا سرد بود، خود من در بعضی از اوقات که از قم برای زیارت علی بن موسی‌الرضا علیهماالسلام به مشهد مشرف می شدم و به آن جلسه دیر می‌رسیدم راه نبود که به داخل منزل بروم و من در همان کوچه می‌نشستم تااینکه جلسه تمام می‌شد. یک روز به ایشان گفتم که آقا یک طبقه بالای این طبقه بسازید که افرادی که می‌آیند در محذور قرار نگیرند، ایشان

فرمودند: «مجلس ما همین است هر کسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید، یک اتاق حسینیه و یک هال، همین.»

در این اواخر احساس شد ایشان در بعضی از مسائل در تضییقاتی قرار می‌گیرند و افرادی از این‌طرف و آن‌طرف می‌آمدند و مزاحم ایشان می‌شدند، ایشان مجلس را ترک کردند و به اندرونی رفتند و دیگر در سال فقط سه مرتبه در این جلسات شرکت می‌کردند، یکی روز عاشورا بود که از اندرونی به بیرونی می‌آمدند، یکی هم روز عید غدیر و یکی هم روز نیمهٔشعبان برای عمامه‌گذاری طلاب علوم دینی که مفتخر به لباس رسول‌الله و ملبس به لباس ائمه علیهم‌السلام می‌شدند، فقط این سه روز را می‌آمدند و بقیه در آن اندرونی بودند. بعد از اینکه ایشان به رحمت خدا رفتند رفقا به ما گفتند: بیایید آن بالا یک طبقه بسازید! گفتم کاری را که ایشان در زمان حیاتشان نکرده‌اند حالا ما بیاییم انجام بدهیم؟!

مجلس امام حسین مجلسی است که باید هدف فقط او باشد. ایشان می‌فرمودند: «در مجلس روضه، اول باید ذاکر، مدح یا آن مصیبت خود را

بخواند و بعد منبری صحبت کند، منبری هم باید معمم باشد نه غیرمعمم!» در مجلس امام حسین علیه‌السلام نباید داد و بیداد باشد، در یک اتاق سه در چهار نباید چندتا بلندگو بگذارند که گوش را کر کند! برای چه می‌خواهید صدا را بلند کنید؟! مگر اینجا خیمه‌شب‌بازی است؟! مگر مسخره‌بازی است؟! در مجلس امام حسین باید آرامش باشد، متانت باشد، مسخره بازی یعنی چه؟! داد و بیداد یعنی چه؟! عربده کشیدن یعنی چه؟! می‌گویند که هرچه به امام حسین علاقه داری صدایت را بیشتر کن! نه‌خیر، این حرف‌ها نیست. مگر اینجا لات‌خانه است؟ می‌گویند که هرچه به امام حسین علاقه داری داد بزن! این حرف‌ها یعنی چه؟! امام حسین عربده‌کش نمی‌خواهد! مجلس امام حسین باید متانت و آرامش داشته باشد، داد زدن یعنی چه؟! کسی که می‌خواهد در مجلس امام حسین شعر بخواند، باید اشعاری را بخواند که اشعار متین، سنگین و سنجیده باشد، باید مقتل بخواند البته نه هر مقتلی! نه‌اینکه هر چرند و مزخرفی را بگوید. اشعاری را که انتخاب می‌کند باید اشعار سنجیدهٔ بزرگان باشد، مثل اشعار مرحوم حجةالاسلام نیر تبریزی، مرحوم کمپانی، اشعار فؤاد و افرادی که اینها [اشعار خوبی را سروده‌اند.]

شما نگاه کنید ببینید در هیئات چطوری سینه زنی می‌کنند؟ چطوری عزاداری می‌کنند؟ امام حسین علیه‌السلام را مسخره کردند! حضرت ابالفضل علیه‌السلام را مسخره کردند! شب اربعین من به اتفاق والده به حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام رفتم، والدهٔ ما در طهران بودند و ما می‌خواستیم ایشان را به قم ببریم. ایشان گفتند که من می‌خواهم شب اربعین به زیارت حضرت عبدالعظیم بروم، در ضمن پدر و مادرشان هم در آنجا دفن هستند. گفتم که بسیارخوب. ظاهراً ساعت حدود یک شب بود که ما به اتفاق دو نفر از دوستان به آنجا رسیدیم، آنها رفتند و ما هم به اتفاق والده آمدیم و دیدیم که در صحن افراد جمع شدند و هیئتی در آنجا مشغول سینه زدن است و یک آدم با موهای روغن زده و اُدکلن زده و... رفته روی یک صندلی و اشعاری را می‌خواند! به قسمی و شکلی و به صورت مسخره‌بازی! انگار اینجا خیمه‌شب‌بازی است! آیا امام زمان علیه‌السلام به این عزاداری راضی است؟! آیا این‌طوری اسم امام حسین علیه‌السلام را آوردن

صحیح است؟! مگر داری با بچه‌ات حرف می‌زنی؟ با یک ادا و یک شکل خاصی! همه جا همین است. می‌گویند که فعلاً این‌طوری مطرح است! فعلاً این‌طوری می‌پسندند! جوان‌ها این‌طوری می‌پسندند! غلط می‌کنند که این‌طوری می‌پسندند! مگر هرچه آنها می‌پسندند انسان باید انجام بدهد؟! همهٔ اینها کلک است، همهٔ اینها بازی است، همهٔ اینها گول زدن است ولی به اسم امام حسین علیه‌السلام است، منتها امام حسین نمی‌تواند حرف بزند، امام حسین از دنیا رفته و شهید شده و نمی‌تواند حرف بزند. اسم حضرت اباالفضل علیه‌السلام را به این رکاکت و به این کیفیت بردن صحیح نیست. بعد هم می گویند که اینها سینه می‌زنند و مجلس گرم است و فلان، بعد هم صدا به یک کیفیت و شکل خاصی! اینکه عزاداری نشد آقاجان!

حالا ما به افراد دیگر کار نداریم ولی ما چرا این‌طور؟! کسی که می‌خواهد بیاید باید مؤدب و منظم باشد، نباید دنبال این باشیم که چه کسی می‌آید و چه کسی نمی‌آید، هر کسی می‌خواهد بیاید بیاید و هر کسی نمی‌خواهد نیاید. این شخص چرا آمد؟

این شخص چرا نیامد؟ مگر اینجا اداره است که ساعت و کارت بزنند که چه کسی آمد و چه کسی نیامد؟ مجلس، مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام است هر کسی خواست می‌آید و هر کسی نخواست نمی‌آید. یک نفر ایراد و اشکال دارد و نمی‌آید. خود بنده هم در خیلی از مجالس دهگی بوده که نرفتم، از ده روز دو یا سه یا چهار روز را می‌روم، حال ندارم و نمی‌روم. در این مکتب این حرف‌ها نبوده است. گفت که ره چنان رو که رهروان رفتند. اگر می‌خواهیم استفاده کنیم باید همان‌طوری‌که آنها گفتند باشیم، اگر می‌خواهیم بازی دربیاوریم راه بازی زیاد است!

کیفیت مجالس عیدالزهرا سلام الله علیها و مسئلۀ تولّی و تبرّی

درقبال این مجلس محرم، راجع به جلسه ای که در پیش است سوال شده است که نظر شما دربارۀ عیدالزهرا سلام الله علیها چیست؟

جواب: شکی نیست که انسان باید هر دو جنبۀ تولّی و تبرّی یا تولّیٰ و تبرّیٰ را داشته باشد. تبرّی و تبرّیٰ یعنی انسان نسبت به اعداء دین در نفس خودش موضع داشته باشد و آنها را نپسندد و این

دامنه‌ای مفصل دارد و باید در جای خودش مطرح شود، البته لازمهٔ این مسئله این است که انسان از مصائبی که آنها بر دین و بر اولیاء دین وارد کردند محزون باشد.

بنده یادم است در یک جلسهٔ روز جمعه که در طهران بود و اتفاقاً روز جمعه مصادف با روز شهادت حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام که هشتم ربیع است بود و فردایش هم نهم ربیع که همان عیدالزهرا است البته اینکه می‌گویند که نهم ربیع روز مرگ او است، شاید در این مطلب نظر باشد چون آنچه موثق است این است که این قضیه در یک روز دیگری واقع شده است، ولی علیٰ‌کلّ‌حال این روز سمبل شده است و خب اشکالی هم ندارد ما نسبت به این مسئله چندان حساسیت هم نداریم ولی ایشان تذکر می‌دادند که باید رفقا و دوستان این مطلب را گوشزد کنند و متوجه این قضیه باشند که همان‌طوری‌که محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام را در دل‌ها می‌کارند باید بغض دشمنان دین و اهل‌بیت را هم به افراد و به‌خصوص به بچه‌ها تفهیم کنند که با این کیفیت بار بیایند، و این درست است و مطلب

هم همین‌طور است.

اما مطلبی که در اینجا هست نه در اینجا به‌خصوص، منظورم این جمع نیست یعنی در جامعهٔ ما، این است که حالا چون چنین موقعیتی وجود دارد و انسان باید اظهار شعف و شادی کند ـ و حتی من این را از خیلی از افراد و معممین شنیدم، افرادی که خب افراد عادی روی اینها حساب باز می‌کنند ـ حالا چون چنین مسئله‌ای هست و این جناب، جناب عمر است و انسان باید اظهار شعف و شادی کند دیگر هر کاری که دلش می‌خواهد آزاد است و هر عمل قبیحی در امشب مباح است و قبحش را ازدست می‌دهد و بلکه مستحسن هم می‌شود! خب این مسئله جای صحبت و جای حرف دارد. عمل قبیح، قبیح است و یک مسلمان و یک شیعه که باید با متانت باشد، نباید کار قبیح و کار حرام و عمل زشت انجام بدهد، عمل زشت، زشت است در هر جا که می‌خواهد باشد، اینکه امشب رُفع‌القلم است و قلم تکلیف برداشته می‌شود و دیگر هر کاری دلت خواست می‌توانی انجام بدهی! نه، همهٔ اینها مسائل

چرندیاتی است که عوام این چرندیات و مزخرفات را در میان مردم پخش کردند!

ما در کدام روایت و آیه داریم که در شب جشن این بزرگوار! فرض کنید که انسان هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد؟! در کدام مطلبی و در کدام سندی قرار گرفته است که تکلیف در این شب برداشته می‌شود؟! آیا واقعاً برداشته می‌شود؟! آیا انسان هر کاری می‌تواند انجام بدهد؟! اظهار شعف و شادی و مسرت کردن یک مطلب دیگری است و نُقل پخش کردن و شیرینی خوردن و شادی کردن یک مطلب دیگری است. حرف زشت زدن، حرف رکیک زدن، حرف خلاف عفت زدن، حرف ناشایست زدن ممنوع و حرام است و شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالاتر از این حرف‌هاست و مقام و موقعیت شخصی که خود را دنباله‌رو آن مکتب قرار داده است بسیار بالاتر و عظیم‌تر از این حرف‌ها است که خودش را تضعیف کند. بخندد، شوخی کند، دست بزند و از این مطالبی که در این‌گونه مجالس وجود دارد و خود رفقا و دوستان از بنده اطلاعشان بیشتر است و نیازی به تذکر ندارد

إن‌شاءالله به نحو احسن حق مطلب را ادا خواهند کرد.

ولی صحبت در این است که رعایت موازین هم باید به‌جای خود باشد، خدای‌ناکرده هتک حرمت فردی نشود، خدای‌ناکرده غیبت شخصی نشود، خدای‌ناکرده فردی مورد تمسخر قرار نگیرد، حرف‌های زشت نباید زده شود، کلمات رکیک نباید گفته شود، بلکه آن‌طوری باشد که مورد رضای امام علیه‌السلام است و حضرت امام زمان علیه‌السلام در این مجلس و در این خصوصیت از ما راضی باشند. این هم یک مطلب است.

من این پاکت سؤال‌هایی را که دوستان داده بودند گم کرده بودم ولی امروز ظهر پیدا کردم و نگاهی به این سؤالات کردم، واقعاً از یک‌طرف خیلی مسرور و مشعوف شدم که چطور خداوند توفیقاتی را به دوستان و محبین به خودش عطا کرده که چنین سؤالات و مطالبی را مطرح می‌کنند و از یک‌طرف از خودم خیلی شرمنده شدم که چقدر من باید کوتاهی کرده باشم نسبت به ادای این مطالب و سؤالات که

این را گم کرده باشم! و البته این را هم عرض کنم که خیلی هم تقصیر من نبوده است چون گاهی اوقات که می‌آیند و بالا، کتابخانه و دفتر و میز و... را تمیز می‌کنند، این مطالبی که هست این‌طرف و آن‌طرف می‌شود و گاهی اوقات در غیر از موضع و جای خودش قرار می‌گیرد و بنده هم وقتی که می‌گردم اینها را پیدا نمی‌کنم و بعد یک‌مرتبه می‌بینیم که اینها فرض کنید که بین کتاب‌ها گذاشته شده است! می‌گویم که آخر [هر چیزی را در جایگاه خودش قرار بدهید ولی] هرچه هم تذکر داده می‌شود گاهی اوقات چنین مسائلی پیدا می‌شود. لذا از این‌نظر هم از رفقا و دوستان عذرخواهی می‌کنم. إن‌شاءالله امیدوارم که در جلسهٔ بعد به بیان آن مسئلهٔ شناخت و مسئولیت برسیم.

فرق نفس ناطقه و نفس لوامه

سؤال: فرق نفس ناطقه و نفس لوامه چیست؟

جواب: چون این سؤالی را که این مخدره کردند احتیاج به توضیح و شرح خیلی مبسوطی دارد و شاید بنده در جای خودش این را عرض کنم ولی اگر این مخدره اجازه بدهند به اجمال عرض کنم؛

نفس ناطقه عبارت است از روح انسان، آن روح انسان وقتی که تعلق به این بدن می‌گیرد و همین حالتی که ما الآن اجتماع پیدا کردیم و در اینجا نشستیم، آنچه بر بدن ما حاکم است همین نفس ناطقه است. این نفسی که امور انسان را در مراتب مختلف به‌عهده می‌گیرد منتها این نفس ناطقه دارای مراتب مختلفی است و در هر مرتبه اسمی دارد. در یک‌جا به او نفس لوامه می‌گویند، در یک‌جا به او نفس مطمئنه می‌گویند، در یک‌جا به او نفس ناطقه به‌معنای مفکِّره و نفس عاقله می‌گویند و در جایی که انسان مشغول به تفکر در یک مسئله است از نفس او در آن‌وقت به نفس عاقله تعبیر آورده می‌شود. در وقتی که انسان گناهی کرده و احساس پشیمانی و ندامت می‌کند و خود را سرزنش می‌کند، در آن مرتبه آن حالت حالتی است که از آن تعبیر به نفس لوامه آورده می‌شود و انسان را نسبت به آن گناه مورد شماتت و سرزنش قرار می‌دهد. در آن وقتی که انسان به بعضی از مطالب می‌رسد و مکاشفاتی برای او پیدا می‌شد، از آن به نفس ناطقهٔ به معنای عقلانی

تعبیر آورده می‌شود و در وقتی که به مرتبهٔ اطمینان می‌رسد و حالات روحی برای او ملکه می‌شود، به نفس مطمئنه تعبیر آورده می‌شود. این به‌نحو اجمال، حالا به‌نحو گسترده‌تر که خب نیاز به مجال دیگری دارد. اگر مطلب دیگری هست بفرمایید.

مسئلهٔ اعتقادی

سؤال: ... ؟

جواب: البته من خیال می‌کنم که خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آنجا توضیح داده باشند، البته من نسبت به این قضیه اشراف ندارم اما حالا توضیح مختصرش را خدمت شما عرض کنم.

ارتباط افعال الهی با مصالح نفس الامریه

یک بحث کلامی است که از سابق این قضیه بین متکلمین مطرح بوده است که آیا افعال الهی بر اساس مصالح است یا مصالح بر اساس افعال الهی است؟ ما در روش خود کارهای خودمان را بر اساس مصالح قرار می‌دهیم، یعنی فرض کنید که اگر بخواهیم عملی را انجام بدهیم، عواقب آن مسئله را درنظر می‌گیریم، جوانب آن مطلب را درنظر می‌گیریم و آن تبعاتی را که ممکن است پیش بیاید درنظر می‌گیریم،

و با توجه به همهٔ اینها گاهی ممکن است زود به نتیجه برسیم و گاهی ممکن است که نیاز به تأمل و مشورت داشته باشد که با افراد اهل خبره مشورت می‌کنیم و بعد اقدام می‌کنیم. وقتی که ناراحتی معده پیدا کردیم فرض کنید که فوراً دست به یک عمل خطرناک نمی‌زنیم، اول خودمان آنچه را به‌نظر می‌آید انجام می‌دهیم، فرض کنید که یک چای نبات می‌خوریم که اگر حالا سردی کرده یا طبق آن روش قدما بعضی از روغن‌ها یا چیزهایی می‌مالیدند و می‌گفتند که اگر سرماخوردگی هست خوب شود، این کارهای ابتدایی را انجام می‌دهیم حالا فوقش اگر خوب نشد بعد یک استامینوفن یا بروفن یا چیزهای دیگری می‌خوریم و اگر خوب نشد همین‌طور مرتب مسئله را جلو می‌بریم تااینکه اگر این درد ادامه پیدا کرد به یک پزشک عمومی مراجعه می‌کنیم. او احتمال مطلب دیگری می‌دهد و می‌گوید که ممکن است که پیچیدگی روده باشد و خطرناک است و ظرف چند ساعت انسان را به هلاکت می‌رساند، همین‌طور ما هم بر اساس آن مصلحت رفتار خودمان

را قرار می‌دهیم تااینکه بخواهیم به این مسئله برسیم. به‌طورکلی یک عاقل در این دنیا کارهای خودش را بر اساس مصالح قرار می‌دهد، تجّار، همهٔ امور خودشان را بر اساس مصالح قرار می‌دهند. آیا شما تاجری را دیده‌اید که بااینکه می‌داند این معامله موجب ضرر و شکست برای او است، اقدام کند؟ نه، او اقدام نمی‌کند. اگر شخصی بخواهد دست به کاری بزند ولی متوجه شود که این کار برای او خطرناک است، دیگر این کار را نمی‌کند مثلاً سم را نمی‌خورد.

فعل حق تعالی یعنی مصلحت

تمام افراد امور خود را بر این اساس قرار می‌دهند. ولی صحبت در این است که آیا خداوند متعال کارهای خود را بر اساس مصلحت قرار می‌دهد؟ یعنی وقتی که می‌خواهد کاری بکند، می‌خواهد عملی را انجام بدهد، می‌خواهد فردی را خلق کند، آیا فکر و تأمل می‌کند که این کار مصلحت است یا نیست؟ آیا یک شبانه‌روز، دو شبانه‌روز اطراف را بررسی می‌کند و با ملائکه جلسه می‌گذارد و شور می‌کند و بعد رأی و نظر اکثریت را انجام

بدهد؟ نه! نفس ذات الهی حق است چون وجود است، و آثار او حق است و حق از عمل و فعل او نشأت می‌گیرد، یعنی ما وقتی که عملی را انجام بدهیم دیگران می‌گویند آیا عمل او مطابق با مصلحت بود یا نبود؟ ولی در خدا این‌طور نیست. خدا وقتی کاری انجام داد آن موقع ما می‌گوییم حق از عمل الهی سرچشمه می‌گیرد. مصلحت از عمل الهی و فعل پروردگار نشأت می‌گیرد، مصلحت آن است که او انجام می‌دهد نه‌اینکه عمل او مطابق با مصلحت است، این در مورد پروردگار.

سؤال: ببخشید اصل سؤالم این بود که...

جواب: حالا عجله نفرمایید ما داشتیم به این قضیه می‌رسیدم. در مورد پروردگار مسئله این‌طور است. منظور مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این است که امام کیست و حقیقت امام چیست و حقیقت ولایت چیست؟ یک وقت ما امام را در همین قالب ظاهر نگاه می‌کنیم، فردی است که عمامهٔ سبز یا سیاهی بر سرش گذاشته و عبایی و قبایی و فرض کنید که شصت کیلو و هفتاد کیلو و هشتاد

کیلو هم وزنش است و علمش هم خیلی زیاد است، قبول داریم، می‌نشیند و صحبت می‌کند و افراد از همهٔ نقاط جهان می‌آیند و جمع می‌شوند و بحث می‌کنند مثل آن جلساتی که مربوط به امام رضا علیه‌السلام بوده است، یک وقت این‌طور است، یک وقت نه! ما امام را حقیقتی می‌دانیم که آن حقیقت جدای از ذات پروردگار نیست. آن حقیقت عبارت است از ولایت که ولایت عبارت است از اراده و مشیت پروردگار در عالم امکان. آن اراده و مشیت پروردگار که مصالح از او نشأت می‌گیرد، آن اراده و مشیت پروردگار امام رضا علیه‌السلام شده است، آیا متوجه شدید؟! آن اراده و مشیت پروردگار امام سجاد علیه‌السلام شده است، آن اراده و مشیت پروردگار که مصلحت از او نشأت می‌گیرد نه‌اینکه او بر اساس مصلحت است، آن اراده شده امام زمان علیه‌السلام. حالا این قضیه وقتی که انجام بشود، آیا عمل او مطابق با حق می‌شود یا حق می‌شود آنچه او انجام داده است؟ این منظور مرحوم آقا است.

وقتی که می‌گویند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را باید درنظر گرفت و حق را با او سنجید یعنی وقتی

که شما نگاه به امیرالمؤمنین می‌کنید باید بدانید این دستی که الآن رفته و لیوان آب را برداشته این حق است، نه‌اینکه آیا تشنه بود که این آب را خورد؟ آیا به وقتش خورد؟ آیا اگر یک ساعت دیگر می‌خورد بهتر نبود؟ آیا اگر یک ساعت قبل می‌خورد بهتر نبود؟ اینها برای ما است. ولی وقتی که امیرالمؤمنین کاری را انجام می‌دهد آن کار می‌شود مصلحت و حق، بعد دیگر ما باید روی آن کار فکر کنیم نه‌اینکه فکرمان را در اینجا بگذاریم و بعد کار امیرالمؤمنین را منطبق بر این کار کنیم که آیا کار امیرالمؤمنین، صحبت امیرالمؤمنین، خطابهٔ امیرالمؤمنین، نکاح امیرالمؤمنین، طلاق امیرالمؤمنین، زدن امیرالمؤمنین، بردن امیرالمؤمنین، آوردن امیرالمؤمنین، درست است یا نه؟ اصلاً این طرز فکر غلط است. وقتی که حقیقتی می‌شود مجرای ارادهٔ پرودرگار که از او تعبیر به ولایت می‌شود، پس مصلحت از او نشأت می‌گیرد نه‌اینکه عمل او مطابق با مصلحت است. حق از او نشأت می‌گیرد نه‌اینکه عمل او مطابق با حق است. نفس عمل او می‌شود پروردگار، انگار پروردگار از

آن عالم پایین آمده است و برفرض مثال این عمل را انجام می‌دهد، این را می‌گویند اله مجسم، خدایی که به جسم آمده است. خدا به جسم نمی‌آید ولی همان حقیقت در این نفس طلوع کرده است و همان واقعیت کار انجام می‌دهد. تفکر افراد این است که وقتی که امام یا پیغمبر علیهم‌السلام می‌خواهند ـ البته مسئله در مورد پیغمبر هم همین‌طور است و در مورد امام به‌نحو شدید است ـ کاری را انجام بدهند، فرض کنید که پیغمبر می‌خواهد شق القمر کند اشاره می‌کند به ماه، ماه دو نیم می‌شود.

معجزهٔ ردّ الشمس امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو بار خورشید را برگرداند،[1] یک بار در مسجد ردالشمس است که الآن در مدینه آن را تخریب کردند و تسطیح کردند و اگر رفقا توفیق پیدا کردند و مشرف شدند حتماً بروند آنجا و دو رکعت نماز بخوانند، خود ما امسال که مشرف شدیم کاملاً با زمین تسطیح کردند، همهٔ اینها از عناد است! چرا تسطیح کردید؟ از چه می‌ترسید؟

---

[1] . من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

یک بار در آنجا امیرالمؤمنین ردالشمس کردند که لابد اطلاع دارید.

و یک مرتبه هم وقتی که از جنگ صفین مراجعت می‌کردند در بابلِ عراق، بابل همان جایی است که نمرود حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را به آتش انداخت، امیرالمؤمنین به آن لشگر فرمودند که شما در اینجا نماز بخوانید اما نماز خواندن پیغمبر و وصی پیغمبر در اینجا باطل و حرام است. من عبور می‌کنم و به خارج از بابل می‌روم و در آنجا نماز می‌خوانم، رود فرات هم در آنجا قرار دارد. حضرت به اتفاق دوازده نفر آمدند و مسیری را انتخاب کردند که نهر کم شده بود و عبور کردند و از آن گذشتند، به این‌طرف که رسیدند و خواستند نماز بخوانند دیگر خورشید داشت غروب می‌کرد، همین‌که خورشید می‌خواست غروب کند حضرت با دست خورشید را برگرداندند، همین‌طور با انگشت و فرمودند که همین‌جا بایست با تو کار داریم، همین‌جا صبر کن تا وقتی که نگفتیم از جایت تکان نخور، نباید یک میل از جایت حرکت کنی،

نمازشان را خواندند بعد فرمودند که حالا برگرد سرجایت. حضرت که این کار را انجام داد و همهٔ این لشگر صفین که از کوفه با امیرالمؤمنین آمده بودند مشاهده کردند! عجیب اینکه همه این جریان‌ها را می‌دیدند. واقعاً خدا انسان را حفظ کند، واقعاً جایی که عناد بیاید چطور پرده‌ها جلوی چشم واقع می‌شود! حضرت وقتی که خورشید را نگه داشتند، فقط خورشید را که نگه نداشتند بلکه منظومهٔ فیزیکی عالم را نگه داشتند! یعنی تمام کهکشان‌ها را نگه داشتند چون نمی‌شود یکی را نگه دارند و بقیه به راه خودشان بروند، خب می‌خورند به همدیگر، پس وقتی که نگه می‌دارند تمام عالم را باید نگه دارند دیگر، تعبیری که الآن به آن ... می‌گویند، یعنی کل عالم فیزیکی، کل کهکشان‌ها، هرچه هست این را امیرالمؤمنین نگه می‌دارد، این کاری است که امیرالمؤمنین کردند. در این دو جا امیرالمؤمنین این کار را کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مجرای اراده و مشیت پروردگار

حالا در مورد این عملی که حضرت انجام دادند مردم چه می‌گویند؟ می‌گویند که بله، امیرالمؤمنین

علیه‌السلام دعا کرد و خدا دعای امیرالمؤمنین را مستجاب کرد و خورشید را نگه داشت! این غلط است. اینکه چیزی نیست، امیرالمؤمنین خودش این کار را کرد نه اینکه دعا کند. دعا چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ منتها امیرالمؤمنین در این وقتی که این کار را می‌کند مظهر اراده و مشیت ولایی پروردگار است، پس یکی این کار را انجام می‌دهد نه دوتا، مرحوم آقا می‌خواهند این مطلب را بفرمایند که وقتی امیرالمؤمنین عملی را انجام می‌دهد و یا پیغمبر وقتی که اشاره می‌کند و شق‌القمر می‌کند، ماه را دو نیم می‌کند یک اراده در اینجا کار می‌کند نه‌اینکه پیغمبر دعا می‌کند و خدا مستجاب می‌کند، نه، این تعبیر صحیح نیست. و این تعبیر هم صحیح نیست که بگوییم پیغمبر بدون خدا این کار را انجام می‌دهد، این هم باطل است. پیغمبر در آن موقع در مجرای اراده و مشیت الهی قرار گرفته است، کأنَّ خدا آمده و ماه را دونصف می‌کند و این کار را هم که پیغمبر کرد همه دیدند، آنهایی که در بیرون مکه بودند و کاروان‌هایی که در شب می‌آمدند. مشرکین

مکه گفتند که پیغمبر چشم‌بندی کرده است! گفتند که حالا چه‌کار کنیم؟ گفتند که بالأخره ماه در آسمان است دیگر، فردا صبح کاروان‌هایی که می‌آیند و اموال و... می‌آورند برویم از آنها بپرسیم. رفتند و آنها گفتند که ما دیشب چیز عجیبی دیدیم! دیشب در آسمان یک‌دفعه دیدیم ماه دونصف شد و نصفش شروع کرد به چرخیدن برای خودش، چرخید و آمد و آن یکی دیگر سرجایش ایستاد و بعد آمد پایین و بعد رفت بالا و ملحق به آن شد،[1] همه دیدند! گفتند: عجب این را چه‌کار کنیم؟!

این کاری که الآن پیغمبر می‌کند در چه موقعیتی قرار دارد؟ ما نمی‌فهمیم. چرا نمی‌فهمیم؟ چون ما در این موقعیت نیستیم، اما اگر خداوند به همهٔ ما توفیق بدهد و إن‌شاءالله می‌دهد، اگر ما و شما در آن مجرایی قرار بگیریم که خود رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن مجرا قرار داشت ما و شما هم می‌توانیم ماه را دو نصف کنیم! شما هم می‌توانید خورشید را نگه دارید! همین شما می‌توانید،

---

[1] . رجوع شود به البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۳، ص ۱۱۸ و الإستيعاب، ج ۳، ص ۳۰۴.

نه‌اینکه...! شما هم می‌توانید خورشید را نگه دارید! چرا؟ چون در این موقع در مجرای اراده و مشیت الهی قرار گرفتید.

حالا منظور مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجودش اراده و مشیت الهی بود، در هر قدم، در هر کلام، در هر نقطه، در پلک به هم زدن، در اشاره کردن، در این‌طرف و آن‌طرف کردن سر، در صحبت کردن، در خوابیدن و در بلندشدن مجرای اراده و مشیت الهی بود یعنی اراده و مشیت الهی در این وجود بوده است بنابراین مصالح از او سرچشمه می‌گیرد.

رسیدن به حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رفتار و گفتار ایشان

خب در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که خیال می‌کنم خود این مخدرهٔ مکرمه و محترمه هم نظرشان بر این بوده است ما که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نمی‌شناسیم پس چطور کارهای او را حق بدانیم؟ ما هم که نگفتیم می‌شناسیم ولی این‌مقدار ما می‌دانیم که امیرالمؤمنین با توجه به خصوصیات و قرائنی که برای ما بیان شده است این وضعیت را دارد و حالا که این‌طور است باید نگاه کنیم و ببینیم حضرت چه

کرده است؟ در اینجا چه عملی انجام داده است؟ در اینجا چه تصمیمی گرفته است؟ در اینجا چه حرفی زده است؟ در اینجا چه گفته است؟ با این فرد به چه نحوه برخورد کرده است؟ با این سائل چه برخوردی کرده است؟ این مجلس را چطور برگزار کرده است؟ انفاقش چطور بوده است؟ انفاق نکردن او چطور بوده است؟ کجا دست به جیب برده است؟ کجا دست به جیب نبرده است؟ ما می‌توانیم از آن عمل امیرالمؤمنین الگوبرداری کنیم، مسئله این است.

حالا این دو سؤال را هم ببینم که چیست؟

سؤال: با توجه به نوار مجلس شمارهٔ ۱۶ خانم‌های قم، (مجلس۱۶مخدرات قم)، آیا شما رفتن به سالن و باشگاه را[برای بانوان] حرام فرمودید یا عمل ما که برای فخر و خودنمایی و جلوه دادن و به رخ کشیدن لباس و جواهرات [است،] این عمل حرام است؟ چون این مسئله برای بعضی‌ها باز نشده است؟ لطفاً قدری راجع به سکوت مجلس توضیح دهید چون این مطلب برای بنده جا نیفتاده است و هرچه سعی می‌کنم نمی‌توانم و نمی‌دانم چگونه باید توحید محض را برای خود [تامین

کنم؟]

مسئلهٔ سلوکی

جواب: البته این مطلب توحید با سکوت فرق می‌کند و تفاوت دارد. راجع به مسئلهٔ توحید وحقیقت آن، این مسئله دفعی برای انسان حاصل نمی‌شود و کم‌کم باید حاصل شود و إن‌شاءالله خداوند با توفیقاتی که عنایت می‌کند، این مسئله کم‌کم برای انسان به صورت ملکه درمی‌آید، البته انسان باید مراقبه داشته باشد، به مطالب توجه کند و إن‌شاءالله در جلسهٔ بعد که مسئلهٔ شناخت و مسئلهٔ مسئولیت است، اگر خداوند توفیق بدهد شاید راجع به این مطالب که طبعاً در بحث می‌آید عرایضی را خدمت رفقا و دوستان عرض کنم.

حکم حضور در سالن‌های عمومی برای بانوان

و اما راجع به رفتن به سالن‌ها بنده رفتن به سالن‌ها را حرام نکردم، من مطلب را برای رفقا و دوستان توضیح دادم اما انتخاب مسئله دیگر برعهدهٔ خود آنها است. در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایشان رفتن خانم‌ها را به سالن‌ها ممنوع می‌کردند و مطالبی را به‌عنوان ادله ذکر می‌کردند که

خب شاید بعضی از آن ادله برای بعضی از افراد آن‌چنان که باید و شاید جا نیفتاده بود. اما فعلاً عرض بنده نسبت به این قضیه با مشاهدات و تجربیات خود و مطالبی که موجود است خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود. آنچه برای یک زن مهم است شاید حفظ و پوشش و نگهداری و تحفظ بر خود و بر خصوصیات خود باشد، البته ممکن است بعضی از افراد نسبت به این مسئله چندان توجه نکنند، حالا کسی هم آنها را دید دید، مرد اجنبی آنها را مشاهده کرد برای آنها مهم نباشد یااینکه اگر عکس و تصویرشان را افراد دیگری مشاهده کنند ممکن است برای آنها خیلی مهم نباشد، حالا خدای‌ناکرده من نمی‌گویم از این جمع ولی برای خیلی‌ها این مسئله قابل قبول است، همان‌طوری‌که امروزه رسم است و حتی بنده شنیدم که بعضی از همین زن‌ها به‌عنوان خیرمقدم و به‌عنوان یک رسم امروزی به مهمانان مردی که وارد منزل آنها می‌شوند و یا در جشن‌ها شرکت می‌کنند، دست می‌دهند و می‌آیند و می‌نشینند و با آنها صحبت می‌کنند و می‌گویند و می‌خندند و به‌عنوان یک مسئلهٔ فرهنگی و متمدنانه

و امروزپسند، این مطالب را انجام می‌دهند که من خیال می‌کنم دوستان دیگر بیش از این نیاز به توضیح راجع به این مطلب را نداشته باشند و خودشان به مفاسدِ مترتبهٔ بر این مسئله متوجه باشند، و اصلاً آن مطالب را در یک وادی و افق و حیطهٔ فرهنگی دیگری بدانند.

اما برای فردی که می‌خواهد خودش را نگه دارد و خودش را حفظ کند و خودش را از این‌گونه مطالب برحذر بدارد، صحبت بنده این است که با توجه به مسائل امروز و شرایطی که در این زمان وجود دارد و امکاناتی که برای افراد در این زمان وجود دارد و چه‌بسا خود شما هم از بعضی از مفاسد آنها در مکان‌های عمومی چیزهایی را شنیده‌اید و با توجه به پیشرفت تکنولوژی در استفادهٔ از امور محرمه و مفاسد اخلاقی، آیا کسی می‌تواند اطمینان کند که در یک هم‌چنین امکنه‌ای با آرامش‌خاطر بتواند خود را در معرض دید دیگران دربیاورد؟! اگر شخصی توانست این مسئله را احراز کند، این را انجام بدهد. بنده حرام نکردم، من صورت مسئله را

توضیح دادم و تجربیات شخصی خودم را در ارتباط با این قضیه بیان کردم و مطلب را در وضعیت فعلی برای رفقا و دوستان توضیح دادم، دیگر انتخاب با خود آنها است.

کدورت حاکم بر بعضی از فضاها و مجالس

مطلب دیگری که ماورای این قضیه است همان مسئلهٔ کدورت فضای حاکم بر آن جلسه است، کدورت فضای حاکم بر آن محیط و اثرات مخربی که ممکن است یک هم‌چنین فضاهایی بر انسان به‌وجود بیاورد و اثرات اعمال گذشتهٔ انسان را ازبین ببرد و نتایج مراقبات چله‌های انسان را نابود کند، اینها مسائلی است که جای خود را دارد.

بنده در همین‌جا عرض کردم که من به یک مجلس عمومی رفتم، شب بود و بااینکه دور بود وقتی که خواستم وارد مجلس شوم دیدم اصلاً نمی‌توانم، هرچه کردم دیدم نمی‌توانم، آمدم کنار و گفتم که حالم مساعد نیست و عذری آوردم و خلاصه در همان‌جا داماد بیرون آمد و من به ایشان تبریک گفتم و گفتم که آمدم ولی حال مزاجی‌ام مساعد نیست و ناراحتی و... دارم و باید برگردم.

خب آخر انسان نمی‌تواند به اینها بگوید که فرض کنید که این وضعیت کدورت در این مکان وجود دارد و من به این خاطر شرکت نمی کنم و عیش آنها را منقَّص کند. اینکه بنده خدمتتان عرض کردم ما در اینجا بیخود نیامده‌ایم، برای همین مسئله و قضیه است. به اینجا می‌آییم و صحبت می‌کنیم که نورانیتی، مطلبی، ذکری، مراقبه‌ای و... به‌دست بیاوریم ولی با یک رفتن در این امکنه همه را ازدست می‌دهیم! مسئلۀ فضا یک مسئلۀ واقعی است، از مطالبی است که اتفاقاً بزرگان سیر و سلوک روی این مسئله نسبت به شاگردانشان بسیار تأکید داشتند. این قضیه‌ای که می‌گویند که انسان هر جایی نباید برود، برای چیست؟ این مطلبی که می‌گویند که انسان نباید با هر کسی صحبت کند برای چیست؟

الآن بنده خودم یک تجربه را بیان می‌کنم، نمی‌دانم رفقا و دوستان این قضیه را می‌دانند یا نه؟ دو سه سال پیش من سفری به یکی از کشورهای آفریقایی داشتم، مناسبت‌هایی بود برای دوتا از آن کشورها، یکی کنیا و یکی هم ساحل عاج و قرار بود

که در آنجا من ملاقات‌ها و جلساتی را داشته باشم. عده‌ای از دوستان از خارج از آفریقا، از آمریکا و فرانسه و... به آنجا آمده بودند که با من ملاقات کنند چون من گفته بودم که به آن کشورها نمی‌آیم و اینها آمده بودند که ما را در آنجا ببینند و مسائلی در آنجا راجع به مبانی و مطالب و خصوصیات و شکوک مطرح شود چون بعضی از اینها اصلاً قائل به خدا نبودند، یعنی حتی مسائل قدری فراتر از همین مطالب بود. این را می‌خواهم خدمت شما عرض کنم برای اینکه متوجه شوید چقدر مسئلهٔ فضا و محیط مسئلهٔ با اهمیتی است. و یک تجربه‌ای که برای خود بنده پیش آمده عرض می‌کنم تااینکه دوستان و رفقا به اهمیت مسئله بیشتر پی ببرند. در طول این سفر قرار بر این شد که چند روزی من در دوبی با بعضی از دوستان در آنجا ملاقات‌هایی داشته باشم، سه یا چهار روزی و بعد به این سفر ادامه بدهم و مسائل و مطالبی که در این زمینه هست به دوستان ارائه بدهم.

من تنها بودم و به محض اینکه وارد این شهر شدم یک‌دفعه احساس قبض بسیار شدید و یک حالت ناراحتی کردم و آن‌چنان این حالت مرا گرفت

که اصلاً خودم اذیت شدم و وقتی در منزل یکی از دوستان در آنجا وارد شدم حالم کمی بهتر شد ولی هنوز آن قبض و ناراحتی بود. همین‌که از آن منزل بیرون می‌آمدیم و مثلاً در کوچه و خیابان قرار می‌گرفتیم که نه منظره‌ای بود و نه مسئلهٔ خلافی بود دوباره یک‌مرتبه حال من منقلب می‌شد و حالت قبض و ناراحتی و... به نحو خیلی شدید برای من پیدا می‌شد و دوباره وقتی که وارد آن منزل می‌شدیم آن حالت تخفیف پیدا می‌کرد، وقتی که وارد مسجدی می‌شدم این حالت خیلی تخفیف پیدا می‌کرد و سه یا چهار ساعت در آن مسجد می‌نشستم حتی مسجد اهل تسنن هم بود، این مسئله موجب شد که اصلاً به‌طورکلی برایم این شبهه پیش آمد که آیا ادامهٔ این سفر برای من صحیح است یا نیست؟

این‌طور متوجه شدم که الآن ادامهٔ این قضیه برای من درست نیست و این حالت با من خواهد بود و ازبین نخواهد رفت و من نمی‌توانم این مطلب را از خود دفع کنم و وضعیت من الآن اجازه نمی‌دهد که به این سفر ادامه بدهم و مرتب نسبت به این قضیه

راسخ‌تر و راسخ‌تر شدم تا روز چهارم که دیدم اصلاً دیگر نمی‌توانم در اینجا بمانم. فوراً به آن افرادی که در آنجا بودند تلفن کردیم و بااینکه بندگان خدا دعوتی از ما کرده بودند و خیلی هم متأثر شدند ولی پذیرفتند و قرار بر این شد که در یک سفر دیگر ما این مسئله را انجام بدهیم و از آنها دیدن کنیم. ما خدا را شکر کردیم که خب الحمدلله مسئله به این کیفیت خاتمه پیدا کرد. و یکی از دوستانی که در آنجا بود گفت که من چه موقع برای مراجعت شما اقدام کنم؟ گفتم: همین امروز، اگر همین امروز مجال هست من همین الآن برگردم. آن شخص رفت به یکی از همین دفاتر هواپیما و طیاره که برای ایران پرواز داشت، گفت که برای سه ساعت دیگر طیاره هست و به‌سمت ایران حرکت می‌کند. گفتم که خوب است.

نورانیت حاکم بر فضای قم به برکت حضرت معصومه سلام الله علیها

ما رفتیم ساک را برداشتیم چون دیگر فرصتی نبود و آمدیم. و همین‌طور این حالت قبض و ناراحتی در من بود، این قضیه برای سه سال پیش است، آمدیم و سوار شدیم و خب مسافت چندانی هم نبود، آمد و آمد و بعد از حدود یک ساعت من

یک‌دفعه دیدم حالم عوض شد و به‌طورکلی آن حالت رفت. اصلاً به‌طورکلی رفت که رفت که رفت و این شخصیت تبدیل به شخصیت دیگری شد و این نفس تبدیل به نفس دیگری شد، انگار اصلاً چنین مسئله‌ای وجود نداشته است و من برگشتم به شخصیت قبلی و حالت قبلی خودم. تا این حالت پیدا شد با خود گفتم که ما الآن از روی قم رد می‌شویم، به آن خدمتکار ایرانی گفتم که ما الآن کجا هستیم؟ گفت که ما الآن روی شهر قم هستیم! التفات می‌کنید؟! بعد از چند دقیقه گفتند که دیگر برای فرود آمدن آماده باشید.

اینکه دیگر چشم‌بندی نبوده است، من هم که از چیزی اطلاع نداشتم و مطلع نبودم. وقتی می‌گویند قم این خصوصیت را دارد، حالا به برکت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها این اثر را دارد، انسان مشاهده می‌کند دیگر. یعنی اصلاً به ذهن من نمی‌آمد، من مشغول خواندن کتاب بودم و درعین‌حال یک‌مرتبه دیدم رفت، رفت که رفت. عجب! چه شد؟! ما که چیزی نخواندیم، ما که مطلبی نداشتیم، فقط مطلب

و مسئله می‌تواند این باشد!

شرکت در این مجالس بخواهی یا نخواهی حال انسان را می‌برد، حالا هر کسی می‌خواهد برود یا نرود، قضیه این است والاّ بنده نه تحریم کردم و نه منع کردم چون من در مقام تحریم و منع نیستم اما چون دوستان در مقام هستند، در صدد هستند، به‌دنبال مطلب هستند، از این‌باب آنچه به‌نظر قاصر می‌رسد إن‌شاءالله مضایقه‌ای نخواهد شد، فقط برای این است.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند متعال ما را در صراط اولیای خودش همیشه ثابت قدم بدارد؛ موانع طریق را از جلوی راه ما بردارد؛ و ما را نسبت به تکالیفمان آشنا بگرداند؛ و ما را بر انجام آن تکالیف متعهد بگرداند؛ سایهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر سر ما مستدام بدارد؛ ما را از زمرهٔ شیعیان و متابعین واقعی آن حضرت قرار بدهد؛ در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحَمَّد